

word:	definition:	Example 1:
Plea تقاضا	request; appeal; that which is asked of another درخواست ، خواهش ، آنچه از دیگری خواسته می شود	The employees turned in a plea to their boss for higher pay. کارمندان، حقوق بیشتری از رئیس خود درخواست کردند
Weary خسته	tired خسته	I am weary of debating the same topic all day. از اینکه هر روز در مورد موضوع یکسان بحث کنم، به شدت خسته هستم
Collide تصادف کردن	come together with force با نیرو به هم خوردن	When the two autos collided, the people in the fragile smaller car perished. وقتی که دو اتومبیل به هم خوردند، افرادی که در اتومبیل کوچکتر بودند، جان خود را از دست دادند
Confirm تایید کردن	prove to be true or correct; make certain اثبات این که چیزی درست یا صحیح است ، اطمینان دادن	The way Victor talked back to his mother confirmed that he was defiant. نحوه پاسخگویی /ویکتور/ به مادرش، نشان داد که او آدم گستاخی است
Verify درباره ی صحت چیزی تحقیق کردن	prove to be true; confirm اثبات این که چیزی درست است ، تایید کردن	A yes man is an employee who will verify everything the boss says. بله قربان گو کارمندی است که هر چیزی که رئیس می گوید، تصدیق می کند
Anticipate انتظار داشتن	look forward to; expect چشم انتظار بودن ، انتظار داشتن	We anticipate a panic if the news is revealed to the publi اگر اخبار برای مردم فاش شود وحشت عمومی را پیش بینی می کنیم
Dilemma دوراهی - تنگنا	situation requiring a choice between two evils; a difficult choice موقعیتی که نیازمند انتخاب بین دو چیز بد است ، یک انتخاب دشوار	It is sensible not to panic in the face of a dilemm معقول است که در برخورد با یک وضعیت دشوار هراس به دل راه ندهیم
Detour راه انحرافی	a roundabout way یک مسیر انحرافی	Pop was uneasy about taking the detour in this strange town. بابا نگران بود از اینکه در این شهر غریب، مسیر بیراهه را انتخاب کنیم
Merit شایستگی	goodness; worth; value خوبی ، ارزش	There is little merit in lying to those you love. ارزش ندارد به کسانی که دوستشان داری دروغ بگویی

Transmit	انتقال دادن	send over; pass on; pass along; let through	فرستادن ، انتقال دادن ، عبور دادن	Garcia's message was transmitted to the appropriate people.	پیغام / گارسیا/ به افراد مناسب، ارسال شد
Relieve	تسکین دادن درد	make less; make easier; reduce the pain of; replace; release; free	کاستن ، تسکین دادن ، جایگزین کردن ، آسوده و رها کردن ، آزاد کردن	The pills relieved the pain from the wound I received in the conflict.	قرص ها، درد ناشی از دردی را که در دعوا برداشته بودم، تسکین داد
Baffle	سر درگم کردن	be too hard to understand or solve	درک یا حل آن بسیار دشوار است ، مبهوت کردن	How so mediocre a player earned so much money baffled me.	اینکه چگونه یک بازیکن معمولی اینطور پولدار شد، مرا متحیر ساخت